

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه

سال پنجم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۶ م، صص ۲۳۵-۲۵۰

بررسی تطبیقی طنز در آثار جاحظ و عبید زاکانی^۱

هادی نظری منظم^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران

فرشته آذرنیا^۳

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران

چکیده

طنز، سخنی است؛ اعتراض آمیز، لطیف و نیشخندانگیر که هدفش انتقاد و اصلاح جامعه است و از دیرباز در ادبیات تمامی ملت‌ها وجود داشته است. جاحظ، نخستین طنزپرداز بنام در ادبیات عربی است؛ چنانکه عبید زاکانی نیز پدر طنز فارسی است. آنچه موجب روی آوردن این دو ادیب به ادبیات طنز شد، شرایط حاکم بر جامعه ایشان بود؛ از این رو، طنز در ادبیات این دو، طنزی اجتماعی و گاه سیاسی است و درصدد اصلاح و تربیت است. پژوهش حاضر بر آن است تا در چشم‌اندازی تطبیقی و با روش توصیفی - تحلیلی، همگونی‌ها و ناهمگونی‌های طنز اجتماعی را در ادبیات این دو ادیب ایرانی و عرب مورد بررسی قرار دهد. آنچه جاحظ و عبید را به هم شبیه می‌کند، شیوه نگاه آن دو به جامعه عصر خویش و گرایش به بیان طنزگونه و غیر صریح به منظور انتقاد از تناقضات موجود است؛ تناقض بین آنچه هست و آنچه باید باشد.

واژگان کلیدی: ادبیات عربی، ادبیات فارسی، ادبیات تطبیقی، طنز، جاحظ، عبید زاکانی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۸

۲. رایانامه نویسنده مسئول: hadi.nazari@modares.ac.ir

۳. رایانامه: f.azarnia@modares.ac.ir

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

طنز، ابزار انتقادی و غیرمستقیمی است که در پس ظاهر خوشایندی که دارد همواره تلخ خنده‌ای است که در پی درمان بیماری‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی به کار گرفته می‌شود (ر.ک: عیسی، ۲۰۰۳: ۱۴). طنز با برجسته کردن معایب و مفاسد فردی و اجتماعی، زمینه اصلاح آن را فراهم می‌کند. طنز در واقع، بالاترین درجه نقد اجتماعی است که با شیوه‌ای زیرکانه و جذاب بیان می‌گردد و نه تنها همگان را متنبه می‌نماید، بلکه خطاکاران را نیز به تفکر وامی‌دارد (ر.ک: میرزایی و نصیحت، ۱۳۸۶: ۲۲۶).

در ادبیات عصر عباسی به دلیل شکاف‌های عمیق طبقاتی و خفقان سیاسی، طنز در آثار نویسندگان مطرحی چون جاحظ در کتاب *البخلاء* و شاعران بزرگی مانند بشار، ابو نواس، ابن رومی و... ظهور یافت تا آنجا که می‌توان گفت: «در جامعه عباسی، شوخی‌های گزنده موجود در ادبیات و اشعار، با ثروت و تنگدستی چنان درهم آمیخته است که از خلال آن می‌توان تصویری شفاف و گویا از مردم آن عصر به دست داد.» (آذرنوش، ۱۳۷۲: ۱۷۰)

در ادبیات عرب، جاحظ، اولین کسی است که به جمع‌آوری طنز و گفتن آن اقدام نموده است و از این جهت، او پیشوای ادبیات طنز عرب است. جاحظ در کتاب *البخلاء*، احوال و حکایات و استدلال‌های بخیلان عصر خویش را آورده و تصویری گویا از طبقات جامعه عباسی را به نمایش گذاشته است. در ادبیات فارسی نیز «آثار انتقادی در سده‌های هفتم و هشتم هجری به اوج خود رسید. این دو قرن، مقارن با دوره حکومت مغولان و دیگر حکمرانان نالایق در ایران است که بی‌شک، مجال زایش مفاسد اجتماعی را فراهم کرد؛ دوره حکمرانی اجانبی که با تسلط بر جان و مال مردم، هدفی جز غارت نداشتند.» (نظری منظم و مسبوق، ۱۳۹۳: ۴۰۳، به نقل از وامقی) می‌توان عبید زاکانی را پدر طنز فارسی به شمار آورد. آثار عبید آینه تمام نمای عصر ایلخانی است. او با ظرافت و شوخ‌طبعی، بی‌اخلاقی و فساد جامعه زمان خویش را به تصویر می‌کشد. پیشگام بودن جاحظ در طنز عربی و عبید در ادب فارسی ما را بر آن داشت تا پدیده طنز اجتماعی در آثار این دو ادیب را مورد بررسی تطبیقی قرار دهیم.

۱-۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر می‌کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس ادبیات تطبیقی معاصر- که بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های ادبی فرازبانی، فراملی و بین‌رشته‌ای را به رسمیت می‌شناسد (ر.ک: نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۳۳؛ انوشیروانی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۲) به بررسی طنز اجتماعی در آثار جاحظ و عبید بپردازد.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. هدف جاحظ و عبید از پرداختن به ادبیات طنزآمیز چه بوده است؟

۲. چه موضوعات و مفاهیم مشترکی در طنز دو ادیب وجود دارد و دلایل این همگونی چیست؟

۴-۱. پیشینه پژوهش

درباره جاحظ، پژوهش‌های متعددی در ادبیات عرب انجام شده و راجع به عبید زاکانی نیز در ادبیات فارسی تحقیقات بسیاری صورت پذیرفته است. پژوهش‌هایی تطبیقی راجع به عبید و ادبای دیگر نیز انجام شده است که به چند مورد از این پژوهش‌ها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

عکاری الرافی (۱۳۶۱: ۱۷-۳۸) در مقاله «السخریة فی أدب الجاحظ» پس از پرداختن به اسباب گرایش جاحظ به طنز، موضوعات اجتماعی‌ای را که جاحظ مورد نقد و تمسخر قرار می‌دهد، بیان می‌کند.

اسدی (۱۳۸۷: ۳۵-۴۹) در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی تطبیقی به طنز و طنزپردازی در ادبیات ایران و عرب با تکیه بر طنز عبید زاکانی و نمونه‌هایی از طنز شاعران عصر انحطاط»، به منظور تطبیق مفاهیم طنز در ادبیات ایران و عرب، طنز عبید زاکانی به عنوان نمونه‌ای از ادبیات ایران، با طنز شاعران عصر انحطاط عربی مقایسه کرده است و به این نتیجه رسیده است که طنز عربی و فارسی تأثیر زیادی بر جامعه خود داشته‌اند و موضوعات و مضامین عبید با این دوره (انحطاط) یکسان است.

شاملی (۱۳۸۷: ۱۳۶-۱۵۶) در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات طنز و جاحظ» پس از توضیح مفاهیم مربوط به طنز، قسمت‌هایی از سخنان طنز جاحظ را که معرف ادبیات طنز اوست، آورده و به جنبه انتقادی و سیاسی طنز او اشاره کرده است؛ ولی بر اساس یافته‌های ما تاکنون پژوهش تطبیقی‌ای بین جاحظ و عبید زاکانی انجام نشده و این پژوهش از این نظر، جدید است.

نظری منظم و مسبوق (۱۳۹۳: ۴۰۱-۴۲۲) در مقاله «رسالت طنز در شعر ابو الشمقمق و عبید زاکانی» پس از بررسی اوضاع اجتماعی دوران دو ادیب، به مقایسه اشعار طنزگونه آن‌ها پرداخته و دلایل همگونی و شباهت سروده‌های طنز عبید زاکانی و ابو شمقمق را مورد بررسی قرار داده‌اند.

۶-۱. جاحظ

ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب کنانی لثی، در حدود ۱۵۰ تا ۱۶۵ ق در بصره به دنیا آمد. وی به خاطر برآمدگی چشمانش به جاحظ شهرت یافته است. هوش سرشار و ذوق و قریحه بسیار، او را در شمار برترین ادیبان قرار داد. وی در بصره و در کنار ادیبان و عالمان نحو و زبان‌شناسان زندگی کرد و در تمامی این

شاخه‌ها مهارت یافت. شهرت او در جهان اسلام به جایی رسیده بود که همگان مشتاق دیدنش بودند. او پیشوای ادبا در عصر عباسی دوم و عضو مکتب معتزله بود و کتب زیادی را در فلسفه و علوم گوناگون مطالعه کرد (ر.ک: زیدان، ۱۹۹۶ ج ۲: ۱۷۰-۱۷۱).

مشهورترین کتاب‌های او *البیان والتبیین و البخلاء و الحیوان* است. این کتاب، یکی از آخرین آثار اوست که گنجینه‌ای گران‌بها از نکته، داستان، روایت، شعر و نشر عربی است که بدون هیچ نظمی در جلد‌های چهارگانه کتاب نهاده شده است. کتاب *الحیوان* نیز صرفاً مطالب علمی درباره حیوانات نیست بلکه کتاب دارای اطلاعات علمی، دینی، ادبی و اجتماعی است و جامعه عصر عباسی را به تصویر می‌کشد. کتاب *البخلاء* اثری است در قالب طنز که با زبانی شیرین، حکایت‌ها و داستان‌هایی از بخیلان را روایت می‌کند (ر.ک: آذرنوش، ۱۳۷۲، ج ۱۷: ۱۹۷).

جاحظ، زاده و پرورده شهر تجاری بصره در قرن دوم و سوم هجری است. او اگر بخل و بخیل را هجو کرده و به ریشخند گرفته، در حقیقت نظرش به واقعیت‌های اجتماعی است. «کرم» سبیه‌ای بود که عرب به طور سنتی به آن می‌بالید و از لوازم و مستلزمات زندگی بیابانی بود، زندگی شهرنشینی الزاماتی با خود آورد که اندک‌اندک، کرم و مهمانداری و بذل و بخشش بی حساب به عنوان «مذهب منسوخ» کنار رفت و اقتضا در معیشت و جمع و منع و رعایت حساب و کتاب و فلس و قیراط «مذهب مختار» گردید.

جاحظ، نیمی به جد و نیمی به طنز، استدلال‌های بخیلان را با دقت و تفصیل بیان می‌کند و خواسته یا ناخواسته سندی اجتماعی به جای می‌گذارد (ر.ک: ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۸۲: ۴۶) و اخلاق و عادات و شیوه زندگی مردم جامعه و طبقات مختلف را به تصویر می‌کشد.

او چون یک ناقد آگاه، مشکلات جامعه خود را با زبان طنز به چالش می‌کشد و هر رفتار و گفتار عجیبی را که نادرست می‌بیند به تمسخر می‌گیرد. (ر.ک: محمد حسین، بی‌تا: ۶). این واقع‌نگری و واقع‌گرایی، خصلت عمده آثار جاحظ است و از همین جاست که آثارش آینه تمام‌نمای زمان اوست.

۱-۷. عبید زاکانی

خواجه نظام‌الدین عبید زاکانی قزوینی متخلص به عبید، شاعر و نویسنده مشهور ایرانی در قرن هشتم هجری است. علت شهرتش به زاکانی، انتساب اوست به خاندان زاکانیان، شاخه‌ای از عرب بنی خفاجه که بعد از مهاجرت به ایران در قزوین ساکن شدند. از شرح حال و وقایع زندگی عبید زاکانی، اطلاعات مفصل و دقیقی

در دست نیست. آگاهی ما در این زمینه تقریباً منحصر به معلوماتی است که حمدالله مستوفی، مؤلف تاریخ گزیده (تألیف ۷۳۰ ق) درباره او نوشته است. (ر.ک: عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۳)

آثار عبید زاکانی را می‌توان به دو بخش جد و هزل تقسیم کرد؛ بخش جدی آثار او که منظوم هستند شامل: قصیده‌ها، ترجیع‌بند، ترکیب‌بندها، غزل‌ها، مقطعات، رباعی‌ها، مثنوی عشاق‌نامه و دو مثنوی کوتاه است. آثار طنز او: رساله اخلاق الاشراف، رساله دلگشا، رساله صد پند، رساله ده فصل، ریش‌نامه و قصیده مشهور موش و گربه است. همین آثار طنز عبید باعث شهرت او شده است. (ر.ک: ولایتی، ۱۳۸۷: ۱۱۷۵)

درباره اوضاع و احوال ایران در عصر عبید باید گفت که دوران حیات این شاعر و طنزنویس بزرگ قرن هشتم با حکومت جلایریان، اینجویان، مظفریان و تیموریان مقارن بوده است. در زمان سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان از ترکستان به ایران حمله کردند. آنان بعد از اینکه سلسله خوارزمشاهی را شکست دادند با عنوان ایلخانان تا سال ۷۳۶ ق بر ایران حکمرانی کردند. در طی این دو قرن، فجایع و حوادثی رخ داد که آثار ناهنجار آن عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی را تحت تأثیر قرار داد. محیط نابسامان آن روزگار، موجب رواج فساد و تباهی در جامعه شد.

طنزنامه‌های عبید، آینه تمام‌نمای جامعه فاسد و بی‌انصاف عصر ایلخانی است: «عبید تیزترین جامعه‌شناس زمانه خویش است؛ چون بهتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی این عهد را مجسم ساخته است» (صفا، ۱۳۶۲، ج ۳: ۳۳۳). در چنین شرایطی، عبید زاکانی با سلاح طنز به مبارزه با این فساد و بی‌اخلاقی می‌رود و می‌کوشد تا با بیان غیر مستقیم، به انتقاد از این اوضاع بپردازد تا زمینه اصلاح امور و اخلاقیات فراهم شود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. طنز در اصطلاح

در معجم الوسیط واژه «طنز» به معنای «سَخَر» و «استهزأ» آمده است. (۲۰۰۴: ۵۶۷) در فرهنگ دهخدا و معین ذیل واژه طنز، کلماتی چون: مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، به کسی خندیدن، سخن به رمز گفتن، به استهزاء از کسی گفتن، آمده است.

طنز را «شیوه‌ای ادبی که نگاه انتقادی را با شوخ‌طبعی و بذله‌گویی در هم می‌آمیزد و هدف آن اصلاح نهادهای انسانی و آدمیان است» تعریف می‌کنند (۱۹۸۶: ۴۴۷)؛ و شفیعی کدکنی درباره طنز می‌گوید: «طنز یعنی تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین». (۱۳۸۴: ۳۹)

اما این پرسش به ذهن می‌رسد که طنز چگونه آفریده می‌شود؟ الین راس در چگونگی آفرینش طنز به نظریه موسوم به ناهمخوانی یا تعارض اشاره می‌کند. بر اساس این نظریه، طنز زایدۀ تعارض است بین آنچه انتظار می‌رود و آنچه در واقع، در لطیفه اتفاق می‌افتد (ر.ک: راس، ۱۹۹۸: ۷).

به هر حال، طنز، این شیوه خاص بیان مفاهیم تند اجتماعی و انتقادی و سیاسی که به منظور برافکندن ریشه‌های فساد و موارد غیر رسمی در جامعه، با پوششی از استهزاء و نیشخند و با نهایت ریزه کاری و ظرافت، به وسیله سخنوران چیره طبع و نازک اندیش عرضه می‌گردد؛ با نشان دادن نیشخند بر لب‌ها، تصویرهای غم‌انگیزی از آنچه نباید باشد و هست و آنچه باید باشد نیست، در برابر چشم مجسم می‌کند و حیرت و اعجاب خواننده را برمی‌انگیزد (ر.ک: بهزادی اندوهجری، ۱۳۸۴: ۱۶).

۲-۲. مرز بین طنز، هزل و هجو

طنز و فکاهه در واقع، صورت‌های تکامل یافته هجو و هزل هستند؛ یعنی طنز، گونه‌ای از هجو است با این تفاوت که در هجو، زبان گفتاری یا نوشتاری به طور مستقیم مورد عیب و نکوهش قرار می‌گیرد، اما در طنز، روش بیان غیر مستقیم است (ر.ک: اسدی، ۱۳۸۷: ۳۶). «هجو و هزل غالباً با راکت لفظ و دشنام و عدم رعایت عفت کلام توأم است و قصد شاعر در بیان آن‌ها برانگیختن خنده و مسخره کردن است، اما هدف طنز تنها خندانیدن نیست، بلکه نیشخند است و نیشخند طنز غالباً کنایه آمیز و توأم با خشم و قهری است که با خودداری حکیمانه‌ای آمیخته است. طنز با نوعی شرم و تملک نفس همراه است، ولی هجو و هزل دریده است و خودداری نمی‌شناسد.» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۱۰۷) گفته‌اند که «درد طنز، همگانی و بیشتر مربوط به دردهای عمومی و اجتماعی است، در حالی که درد هجو، مبتذل، خصوصی و شخصی است و اغلب، نشانه تندخویی، سودجویی و یا کینه کشی سراینده می‌باشد.» (نظری منظم و مسبوق، ۱۳۹۳: ۶)

در حقیقت، طنزپرداز در برشمردن عیب و نقص افراد، دارای غرض اجتماعی است؛ نه شخصی. قصد وی اصلاح و آگاه کردن افراد است؛ نه تحقیر و تخریب آن و زبان و لحن آن گزنده و کنایه است، ولی طنز صراحت بیان هجو را ندارد.

۲-۳. طنز و جامعه

رنه ولک و آوستن وارن در کتاب *نظریه ادبیات* معتقدند متداول‌ترین شیوه یافتن روابط ادبیات و جامعه، مطالعه آثار ادبی به عنوان مدارکی اجتماعی و تصاویری فرضی از واقعیت اجتماعی است. تردیدی نیست که به نوعی، تصویر اجتماع را می‌توان از ادبیات به دست آورد. از ادبیات می‌توان به عنوان سند اجتماعی در به دست آوردن نکات کلی تاریخ اجتماعی استفاده کرد. (ر.ک: ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۱۱۰-۱۱۱)

طنز در بین عوام جامعه، کاربردی گسترده و تأثیری شگفت داشته و دارد. بسیاری از جامعه‌شناسان اعتقاد دارند، مؤثر حقیقی در گرداندن چرخ‌های حیات اجتماعی یک ملت، طبقات متوسط و عوام‌الناس آن جامعه‌اند؛ به همین دلیل، بسیاری از شاعران و ادیبان برای اینکه بتوانند حقایق مورد نظر را در جامعه تسری دهند، آن‌ها را به شیوهٔ هزل، مزاح و طنز یعنی طرز دلخواه مردم، بیان داشته‌اند و به منظور همدلی با عوام‌الناس و امیال سرکوفته آنان، طنزهای خود را بر محور کسب معاش، شغل و کار و وقایع روزانهٔ زندگی آنان پی‌ریزی کرده‌اند و با زبان و سبکی عوام‌پسند عرضه داشته‌اند. (ر.ک: بهزادی اندوهجودی، ۱۳۸۴: ۱۶)

۲-۴. انگیزهٔ طنزپردازی

اهدافی که این دو ادیب در پس بیان طنز دنبال می‌کنند، شخصی و کینه‌جویانه نیست، بلکه توجه به واقعیت‌های اجتماعی عصر خویش با هدف زدودن این تعارضات و ناپاکی‌هاست. جاحظ وقتی به جامعهٔ عصر خود می‌نگرد و درمی‌یابد سجایای اخلاقی‌ای چون کرم فراموش شده و بخل جای آن را گرفته است، به مبارزه با آن برمی‌خیزد. او عصر عباسی را که به متفاوت و عجیب بودن خصائص و اخلاق مشهور است، مورد انتقاد قرار می‌دهد تا شاید باعث اصلاح این امور شود. بارزترین این رفتارها، بخل است. وی در مقدمهٔ کتاب *البخلاء* نیز به اینکه هدف شخصی را دنبال نمی‌کند اشاره می‌کند و عنوان می‌کند که قصد او از آوردن هزل و کلام غیر جدی این است که مخاطب با خواندن کتاب وی دچار خستگی نشود و کلام شوخی و جدی کنار هم آورده شود.

عبید زاکانی نیز به انتقاد از بی‌عفتی، بی‌اخلاقی و بی‌دینی می‌پردازد. فساد حاکم بر جامعه و میل به اصلاح آن، باعث گرایش او به طنز شده است. او نیز چون جاحظ از غرض‌ورزی یا دغدغه‌های شخصی خود نمی‌گوید، بلکه کلام طنز او در واقع، کنایه‌ای تند و نیشی دردناک بر پیکر اجتماع فاسد زمانش است. شوخی‌های عبید عبث و بیهوده نیست، او لطیفه‌گویی را هدف خود قرار نداده بود، بلکه هزل و مزاح بدله‌سرای را به عنوان وسیلهٔ انتقاد و اصلاح و تربیت و داد ستاندن برگزیده بود؛ چنانکه گفته است:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از مهتر و کهنر بستانی

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۳)

۲-۵. مقایسهٔ تطبیقی مفاهیم طنز

برای تطبیق موضوعات و مفاهیم طنز در آثار دو شاعر، به جهت پراکندگی طنز جاحظ به دو کتاب *البخلاء* و *الحویان* اکتفا نموده‌ایم. از میان آثار عبید نیز به کلیات *عبید زاکانی* می‌پردازیم. در اینجا باید اشاره نمود که نثر هر دو ادیب، ساده و روان و به دور از تعقید و آرایه‌های ادبی است و به زبان عامه نزدیک‌تر است.

از مضامین مشترک در طنز جاحظ و عیید می‌توان به بخل اشاره کرد؛ جاحظ یک کتاب را به این موضوع اختصاص داده است، اما عیید، فقط چند حکایت در این باره آورده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

عیید زاکانی در رساله اخلاق الأشراف در بابی تحت عنوان «سخاوت»، صفت بخل را به تمسخر و ریشخند می‌گیرد. او به شیوه وارونه کردن، سخاوت را مذهب منسوخ و بخل را مذهب مختار معرفی می‌کند؛ سپس حکایاتی راجع به این مذهب مختار و اهل آن [ائمه بخل] می‌آورد که همین تعارض، خود، موجب خنده مخاطب شده و او را به تأمل وامی‌دارد و درمی‌یابد که قصد نویسنده، تعریض به بخیل است. او درباره این دو مذهب چنین می‌گوید:

«مذهب منسوخ: از ثقات مرویست که مردم در ایام سابق، سخاوت را پسندیده داشته‌اند و کسی را که بدین خلق معروف بوده، شکر گفته‌اند و بدان مفاخرت نموده و فرزندان را بدین خصلت تحریض کرده‌اند... مذهب مختار: چون بزرگان ما به زنات [صداقت و اعتماد] رأی و دقت نظر از اکابر ادوار سابق مستثنی‌اند، باستقصای [تحقیق] هر چه تمام‌تر در این باب، تأمل فرمودند، رأی انور ایشان بر عیوب این سیرت واقف شد. لاجرم در ضبط اموال و طراوت احوال خود کوشید و نصّ تنزیل را که «کلوا واشربوا ولا تسرفوا» و دیگر «إن الله لا یحبّ المسرفین» باشد، امام امور و عزائم خود ساختند و ایشان را محقق شد که خرابی خاندان‌های قدیم از سخا و اسراف بوده است. هر کس که خود را به سخا شهره داد، دیگر هرگز آسایش نیافت... و آنکه خود را به صفت بخل مستظهر [متکی] گردانید، در پناه بخل گریخت، از دردسر مردم خلاص یافت و عمر در خصب و نعمت گذرانید. اکنون ائمه بخل که ایشان را بزرگان ضابط می‌گویند در این باب وصایا نوشته‌اند و کتب پرداخته‌اند.» (عیید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۷۴-۱۷۵)

جاحظ نیز کرم و سخاوت را مذهب منسوخ و بخل را همچون مذهب مختار می‌نماید. او در وصف احوال بخیلان و استدلال‌های آنان چنان دقیق است که خواننده گمان می‌کند که بخل به راستی یک مذهب و سنت است. اصحاب جمع و منع و اقتصاد، برای کار خود دلیل می‌آورند و این جدّیت و تعارض، باعث خنده مخاطب می‌شود. جاحظ در قصه مسجدیان بصره، احوال آنان را چنین آورده است:

گروهی از اهل مسجد بصره از اصحاب اقتصاد و جمع و منع در مسجد گرد آمده بودند و با هم تبادل نظر می‌کردند. شیخی از بین آن‌ها گفت: همان‌طور که می‌دانید، آب چاه ما شور است، به طوری که الاغ به آن نزدیک نمی‌شود و شتر از آن نمی‌نوشد و نخل به سبب آن خشک می‌شود و تهیه آب شیرین و گوارا

برایمان هزینه داشت، از آن به الاغ می دادیم که مریض شد و رم کرد. بعد از آن فقط از آب شیرین می نوشیدیم و از ترس اینکه پشت ما هم مثل شکم الاغ زخم شود با آن حمام می کردیم. پس آن آب زلال گوارا به هدر می رفت. تا اینکه راه چاره‌ای برایمان پیدا شد. به محل آب شیرین رفتیم و در گوشه‌ای از آن حفره‌ای ایجاد کردیم و حوضی درست کردیم و آب را به آنجا هدایت کردیم و روی چاله را صاف کردیم و ما الآن با آب زلال حمام می کنیم و از آن موقع بسیار سود کرده‌ایم و هزینه‌ای را برداشته‌ایم چراکه این مال همه است و این امر به یاری خدا محقق شد و شیخی از بین آنان گفت: آیا خبر فوت مریم صنعتگر را شنیده‌اید؟ او از اهل اقتصاد و صرفه‌جویی بود. دخترش را در سن دوازده سالگی شوهر داد. او را به طلا و نقره و لباس زیبا از حریر و ابریشم آراست و او را در چشم اقوام، بزرگ جلوه داد. همسرش به او گفت: مریم این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ پاسخ داد: از سوی خداست. گفت: از خلاصه گفتن بگذر و تفصیل را بگو، تو که مالی به ارث نبرده‌ای؟ ماجرا چیست؟ تو باری از دوش من برداشتی و مرا از مصیبت جهیزیه راحت کردی. گفت: از روزی که او را زاییدم تا کنون، از آرد هر خمیر یک مشت برمی داشتم و همان‌طور که می دانی ما هر روز نان می پختیم. پس هنگامی که این آرد جمع می شد آن را می فروختم. همسرش او را ستایش کرد و مسجدیان برخاستند و بر جنازه او نماز خواندند. (جاحظ، بی تا: ۲۹-۳۰)

عبید نیز حکایتی از یک بخیل را عنوان می کند: «از بزرگان عصر یکی با غلام خود گفت: که از مال خود پاره گوشت بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام شاد شد. بریانی ساخت و پیش او آورد. خواجه بخورد و گوشت به غلام سپرد. دیگر روز گفت: بدان گوشت نخود آبی مزعفر بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام فرمان برد و بساخت و پیش او آورد. خواجه زهرمار کرد و گوشت را به غلام سپرد. روز دیگر گوشت مضمحل شده بود و از کار افتاده. گفت: این گوشت بفروش و پاره‌ای روغن بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. گفت: ای خواجه «حسبه الله» بگذار تا من به گردن خود، همچنان غلام تو باشم. اگر هر آینه خیری در خاطر مبارک می گذرد، به نیت خدا این گوشت پاره را آزاد کن. الحق، بزرگ و صاحب حزم کسی را توان گفت که احتیاط معاش بدین نوع به تقدیم رساند. لاجرم تا در این دنیا باشد، عزیز الوجود و محتاج الیه زید و در آخرت علو درجاتشان از شرح حد و وصف مستستی است.» (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۷۸)

جاحظ، قصه محمد بن ابی مؤمل را - که در گذاشتن نان بر سر سفره خساست می ورزید - بیان می کند. جاحظ به او می گوید: تو مهمانی می دهی و غذا در اختیار مهمان قرار می دهی ولی سود چندانی در کم یا

زیاد دادن نان نیست و مردم کسی را که نان در سفره‌اش کم باشد بخیل می‌دانند و من می‌بینم که تعداد مهمانان از تعداد نان در سفره بیشتر است. تو مجبور نیستی مهمان دعوت کنی که اگر خودت به تنهایی بخوری و مهمانی ندهی کسی تو را بخیل نمی‌داند. بعد از نصیحت‌های جاحظ، وقت غذا که می‌رسد، محمد بن ابی مؤمل با صدای بلند می‌گوید: ای غلام، به تعداد مهمان‌ها نان بیاور؛ که باز جاحظ می‌گوید: چه کسی این چنین واجب کرده که هر کسی یک نان بخورد؟! آیا اگر کسی با یک قرص نان سیر نشود باید نان کناردستی را بخورد یا همین‌طور منتظر بماند؟ (جاحظ، بی‌تا: ۹۴)

عبید هم در زمینه حساست در نان گفته است: «از بزرگی روایت کنند که چون در خانه او نان پزند، یک‌یک نان به دست نامبارک در برابر چشم خود دارد و بگوید: هرگز خلی به روزگارت مرسد و به خازن سپارد. چون بوی نان به خدم و حشمش رسد گویند:

تو پس پرده و ما خون جگر می‌ریزیم - آه اگر پرده برافند که چه شور انگیزیم»

(عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۷۷)

جاحظ با نگاه واقع‌بینانه به زندگی این بخیلان، احوال و ماجرای آنان را توصیف می‌کند و اینکه چگونه این خصلت با ایشان همراه است. در جای دیگر از کتاب *البخلاء* درباره بخل برخی از اهل خراسان می‌گوید: «چند خراسانی در جایی هم‌منزل شدند. شب تا آنجا که ممکن بود بی چراغ نشستند تا ناچار پولی روی هم گذاشتند و چراغی تهیه کردند، یکی از آن‌ها در هزینه چراغ سهیم نشد، چشمش را با دستمالی بستند تا از نور مفت استفاده نکند! و موقع خواب که چراغ را خاموش کردند، چشمش را گشودند.» (ذکاوئی قراغوزلو، ۱۳۸۲: ۱۱۳)

عبید زاکانی، اوج حساست را چنین به تصویر می‌کشد: «بزرگی را از اکابر که در ثروت، قارون زمان خود بود، اجل در رسید. امید از زندگانی قطع کرد. جگر گوشگان خود را که طفلان خاندان کرم بودند، حاضر کرد و گفت: ای فرزندان، روزگاری دراز در کسب مال، زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سرپنجه گرسنگی فشرده تا این چند دینار ذخیره کرده‌ام، زهار از محافظت آن غافل نباشید و به هیچ‌وجه دست خرج بدان میازید و یقین دانید که:

زر عزیز آفریده است خدا هر که خوارش بکرد خوار شد

اگر کسی با شما سخن گوید که پدر شما را در خواب دیدم قلبه حلوا می‌خواهد، زهار به مکر آن فریفته نشوید که آن من نگفته باشم و مرده چیزی نمی‌خورد. اگر من خود نیز در خواب با شما نمایم و همین

التماس کنم، بدان التفات نباید کرد که آن را اضغاث احلام (خواب‌های آشفته و بی‌سر و ته) خوانند. باشد آن دیو باشد. من آنچه در زندگی نخورده باشم، در مردگی تمنّا نکنم. این بگفت و جان به خزانه مالک دوزخ سپرد.» (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۱۷۶)

درباره این خصلت، حکایت دیگری نیز آورده است: «در این روزها بزرگ‌زاده‌ای، خرقره‌ای به درویشی داد. مگر طاعنان خبر این واقعه به سمع پدرش رساندند. با پسر در این باب عتاب می‌کرد. پسر گفت: در کتابی خواندم که هر که بزرگی خواهد یابد، هر چه دارد ایشار کند، من بدان هوس این خرقره را ایشار کردم. پدر گفت: ای ابله، غلط در لفظ ایشار کرده‌ای که به تصحیف خوانده‌ای! بزرگان گفته‌اند که هر که بزرگی خواهد یابد، هر چه دارد انبار کند تا بدان عزیز باشد. نبینی که اکنون همه بزرگان انبارداری می‌کنند؟ شاعر گوید:

اندک‌اندک به هم شود بسیار
دانه‌دانه است غله در انبار

(همان: ۱۷۶)

در این حکایت‌ها می‌بینیم که بخیلان حکایت‌های جاحظ و عبید به توجیه بخل خود می‌پردازند. گویی این صفت در نزد آن‌ها آیینی پسندیده گردیده و غیر آن را صحیح نمی‌دانند و همین امر، خواننده را به خنده وامی‌دارد؛ و این دو ادیب، با دقت، رفتار و گفتار آنان را ثبت و ضبط می‌کنند و بدون هیچ اعمال نظر در معرض قضاوت خواننده قرار می‌دهند.

جاحظ در توصیف احوال اینان، قصه‌های گوناگون می‌آورد؛ مثلاً درباره بخل مردی از اهل مرو می‌گوید: «یکی از اهل مرو در سفر حج و تجارت بر یک عراقی وارد شد و از قبل او می‌خورد و پیوسته می‌گفت: هر گاه تو به مرو آیی، احسانت را جبران می‌کنم تا آنکه پس از مدت‌ها عراقی را گذار به خراسان افتاد و آنچه درد غربت و رنج سفر را بر او آسان می‌داشت این بود که آشنای مروزی‌اش در آن سامان است. باری چو به مرو رسید، با همان رخت سفر نزد مروزی رفت، آن‌چنانکه نزد دوستان یگانه روند. مروزی چون او را دید، آشنایی از خود نشان نداد. عرب با خود گفت: بسا با این چپه مرا نشناخته، سر را برهنه نمود، مروزی باز آشنایی از خود نشان نداد و همچنان لباس‌ها را یکی‌یکی می‌کند که مگر مروزی را سابقه آشنایی به یاد آرد. آخر مروزی گفت: اگر از پوست هم بر آیی تو را نخواهم شناخت.» (ذکاوتمی قراگوزلو، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

۲-۵-۱. خلق و خوی ناپسند

جاحظ به منظور انتقاد از خلق و خوی ناپسند در برخی افراد، ماجرای قاضی عبدالله بن سوار را در کتاب *الحيوان* نقل می‌کند. او برای بیان خودپسندی این فرد، ماجرای فرود آمدن مگس بر روی صورتش را تعریف کرده و حالات و حرکات او را به صورت تصاویری کاریکاتوری و مضحک توصیف می‌کند. کلمات و توصیفات دقیق او، خواننده را به خنده وامی‌دارد. جاحظ به شیوه‌ای غیر مستقیم، زشتی این اخلاق را به مردم نشان می‌دهد.

می‌گوید: «در بصره قاضی‌ای بود که به او عبدالله بن سوار می‌گفتند، مردم هرگز حاکمی را به این حد، متین و باوقار و بردبار که خویش‌داری کرده و خود را کنترل کند، ندیده بودند. نماز صبح را در منزل می‌خواند در حالی که خانه او به مسجد نزدیک بود. در جای خود چهارزانو می‌نشست و تکیه نمی‌داد، همان‌طور شق و رق بود و عضوی را حرکت نمی‌داد و به چیزی عکس‌العمل نشان نمی‌داد. عباي خود را شل نمی‌کرد و پا روی پا نمی‌انداخت و به هیچ سمتی متمایل نمی‌شد، گویی که او ساختمانی است یا صخره‌ای است پابرجا. همان‌طور می‌ماند تا برای نماز ظهر برمی‌خاست» (جاحظ، ۲۰۰۳، ج ۳، ۴۷۸)

جاحظ، انسانی خشک و ثابت و محکم را توصیف می‌کند که در عین جدی بودن، باعث خنده مخاطب می‌شود. یک روز در حالی که دوستانش در اطراف او، کنار سفره بودند، مگسی بر روی بینی او فرود آمد. اینکه چطور قاضی با این اوصاف، از شر این مگس و سماجت و پافشاری آن خلاص خواهد شد، ماجرای است که جاحظ آن را حکایت می‌کند:

«آن مگس خیلی مکث کرد و به سمت گوشه چشمش رفت، پس او [قاضی] هنگامی که مگس وارد چشمش شد، آرام و صبور بود و وقتی مگس وارد سوراخ بینی‌اش شد نیز همانند لحظه‌ای که روی بینی‌اش فرود آمد، صبوری کرد، بدون اینکه نوک بینی‌اش را حرکت دهد یا صورتش را منقبض کند و یا بانگشت آن را دور کند. پس هنگامی که مزاحمت طولانی شد و او را آزار داد، به گوشه‌ای رفت و پلک بالایی را بر روی پلک پایینی بست، ولی مگس بلند نشد، پس مجبور شد که چند بار چشم‌ها را باز و بسته کند و مگس کنار رفت و مدت کوتاهی پلکش ثابت و بی‌حرکت شد. ولی مگس دوباره به گوشه چشمش بازگشت و این بار شدیدتر از بار قبل! قاضی مرتب چشم‌ها را باز و بسته می‌کرد و این روند همچنان ادامه داشت و مگس همان‌طور سماجت می‌کرد تا اینکه صبرش لبریز شد و عزم خود را جزم کرد و چاره‌ای نیافت جز اینکه با دستش مگس را از چشمش دور کند؛ و این کار را می‌کرد در حالی که همه به او زل زده بودند...»

(جاحظ، ۲۰۰۳، ج ۳، ۴۷۸-۴۷۹)

جاحظ، حشره‌ای چون مگس را وسیله‌ای برای انتقاد از صفت خودپسندی و غرور در انسان قرار داده است و این چنین قدرت خداوند را از طریق ضعیف‌ترین موجودات به نمایش می‌گذارد تا این فرد را رسوا کند. قاضی، خود، از این موضوع انتقاد کرده و می‌گوید: «وقد علمت أنّی عند نفسي من أضعف الناس، فقد غلبني وفضحني أضعفُ خلقه.» (ترجمه: و دانستم که من در برابر نفسم از ضعیف‌ترین مردم هستم چه، ضعیف‌ترین موجودات او بر من غلبه و مرا رسوا کرد).

۲-۵-۲. ریاکاری

عیب‌زاکانی نیز به انتقاد از شیوع اخلاق و صفات ناپسند در مردم و اشراف جامعه عصر خود می‌پردازد. قصیده مشهور «موش و گربه» او درباره گربه چاپلوس و ریاکاری است که پس از سال‌ها شکار موش به ظاهر توبه می‌کند. گفته شده است که هدف عیب‌زاد از سرودن چنین قصیده‌ای، اشارتی به وقایع عصر شاه شجاع و در واقع، انتقادی است به تزویر و ریاکاری و اوضاع نابسامان زمانه خویش. وی در این قصیده می‌گوید:

ای خردمند عاقل و دانا	قصه موش و گربه برخوانا
قصه موش و گربه مظلوم	گوش کن همچو در غلتانا
از قضای فلک یکی گربه	بود چو ازدها به کرمانا
شکمش طبل و سینه‌اش چو سپر	شیردم و پلنگ چنگاننا

(عیب‌زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۳۰)

وی در این قصیده، از نماد موش و گربه برای بیان صفات انسانی استفاده می‌کند و گفته شده که گربه‌ای که برای اغفال موش‌ها تظاهر به توبه می‌کند و موش‌ها را به چنگ می‌آورد، کنایه‌ای به مبارزالدین محمد و یا هر حاکم ظالم و ریاکار است و موش، نماد مردم ستم‌دیده است. جامعه فاسد آن زمان، عیب‌زاد را وادار به عیب‌جویی و انتقاد می‌کند؛ جامعه‌ای که آکنده است از تضاد بین آنچه هست و آنچه باید باشد و عیب‌زاد شیوه تضاد به طنزپردازی اقدام می‌کند. در انتها به حکایتی دیگر از او، در این زمینه اشاره می‌کنیم:

«مردی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطالت به سر می‌بری، چند با تو گویم که معلق زدن پیاموز و سگ از جنبر جهانیدن و رسن بازی^۱ تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی، اگر از

۱. سگ از حلقه پراندن و طناب‌بازی

من نمی‌شنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا آن علم مرده‌ریگ^۱ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذکت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ‌جا حاصل نتوانی کرد.» (عید زاکانی، ۱۳۷۹: ۲۷۴).

۳. نتیجه

۱. طنز اجتماعی از پرکاربردترین انواع طنز در ادبیات تمامی ملت‌ها محسوب می‌شود و طنز واقعی اهداف تربیتی و اجتماعی را دنبال می‌کند و حتی طنز در عرصه سیاست وارد شده و به انتقاد از دولت‌ها می‌پردازد و هدف اصلی آن اصلاح است و نه تخریب.
۲. در ادبیات کلاسیک فارسی، عید به عنوان پدر ادبیات طنز شناخته می‌شود، جاحظ هم در ادبیات عرب، پیشوای ادبیات طنز عرب محسوب می‌شود؛ چراکه وی اولین کسی است که اقدام به جمع‌آوری طنز نمود.
۳. مدارکی دال بر تأثیرپذیری عید از جاحظ در دست نیست؛ با این حال، به دلیل آوازه فراگیر جاحظ در جهان اسلام و شهرت آثار او، نیز به سبب دانش گسترده عید، این مسئله دور از ذهن نیست.
۴. از وجوه اشتراک این دو ادیب، زیستن ایشان در جامعه‌ای با اوضاع آشفته و نابسامان است. عصر ایلخانی و فساد ناشی از حمله مغول و عصر عباسی که به متفاوت و عجیب بودن خصائص و اخلاق مشهور است، وجه اشتراک نخست این دو ادیب است.
۵. گرایش به طنز در جهت انتقاد از اوضاع حاکم بر جامعه و بیان غیر مستقیم و کنایه آمیز، دیگر شباهت آن دو ادیب است. از سوی دیگر، هدف و انگیزه عید و جاحظ کینه‌جویی شخصی از افراد نیست؛ بلکه هدف اصلی آن‌ها اصلاح جامعه است، پس در واقع، قسم اعظم طنز هر دو ادیب، طنزی اجتماعی است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. الجاحظ، عمرو بن بحر (۲۰۰۳)؛ الحيوان، بتحقيق يحيى الشامي، ج ۳، دار ومكتبة الهلال.
۲. ----- (بی‌تا)؛ الیخلاء، بتحقيق طه الحاجري، چاپ هفتم، دارالمعارف.
۳. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (۱۳۸۲)؛ زندگی و آثار جاحظ، تهران: علمی و فرهنگی.
۴. رزمجو، حسین (۱۳۸۵)؛ انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ دوم، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۵. نیدان، جرجی (۱۹۹۶)؛ تاریخ آداب اللغة العربية، المجلد الثاني، بیروت: دار الفكر.
۶. صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، تهران: فردوسی.

۷. عبید زاکانی، نظام‌الدین عبدالله (۱۳۷۹)؛ **کلیات عبید زاکانی**، تصحیح، شرح و ترجمه حکایات عربی: پرویز اتابکی، تهران: زوار.

۸. ولک، رنه و اوستن وارن (۱۳۷۳)؛ **نظریه ادبیات**، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.

ب: مجلات

۹. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۲)؛ «جاحظ»، **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، جلد ۱۷، تهران: بنیاد دایرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۷۶-۲۲۷.

۱۰. اسدی، زهرا (۱۳۸۷)؛ «نگاهی تطبیقی به طنز و طنزپردازی در ادبیات ایران و عرب با تکیه بر طنز عبید زاکانی و نمونه‌هایی از طنز شاعران عصر انحطاط»، **فصلنامه ادبیات تطبیقی**، سال دوم، شماره ۶، صص ۳۵-۴۹.

۱۱. انوشیروانی، علیرضا (۱۳۸۹)؛ «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، **ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی**، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره اول، صص ۶-۳۸.

۱۲. بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۸۴)؛ «طنز عامیانه»، **فصلنامه فرهنگ مردم**، شماره ۱۶، صص ۱۶-۲۰.

۱۳. شاملی، نصرالله (۱۳۷۷)؛ «ادبیات طنز و جاحظ»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**، شماره ۱۴۸، صص ۱۳۶-۱۵۶.

۱۴. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)؛ «طنز حافظ»، **ماهنامه حافظ**، شماره ۱۹، صص ۳۹-۴۲.

۱۵. عیسی، عبد الخالق عبد العوده (۲۰۰۳)؛ «السخرية في الشعر العباسي في القرنين الثاني والثالث الهجريين»، **مجله کلیة الدراسات العليا، الجامعة الأردنية**.

۱۶. میرزایی، فرامرز و ناهید نصیحت (۱۳۸۶)؛ «زبان در گفتمان طنز احمد مطر»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد**، دوره ۴۰، شماره ۱۵۷، صص ۲۲۵-۲۴۰.

۱۷. نظری منظم، هادی (۱۳۸۹)؛ «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش»، **نشریه ادبیات تطبیقی**، دانشگاه باهنر کرمان، سال اول، شماره دوم، صص ۲۲۱-۲۳۷.

۱۸. ----- و سید مهدی مسبوق (۱۳۹۳)؛ «رسالت طنز در شعر ابو الشمقمق و عبید زاکانی»، **نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه باهنر کرمان**، سال ۶، شماره ۱۱، صص ۴۰۱-۴۲۲.

۱۹. ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۷)؛ «زندگینامه دانشمندان ایران و اسلام»، مقاله ۱۴۳، **شورای عالی انقلاب فرهنگی**، صص ۱۱۷۴-۱۱۷۹.

۲۰. محمد حسین، السید عبد الخلیم، **السخرية في أدب الجاحظ**: <https://ar.wikipedia.org>

References

21. Holman, C.H & Harmon, W. (1986); **A Hand book to literature**, Newyork: macmilan.
22. Ross, A. (1998); **The Language of Humor**, London and NewYork: Routledge

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي کرمانشاه

السنة السادسة، العدد ٢٢، صيف ١٣٩٥ هـ. ش/ ١٤٣٧ هـ. ق/ ٢٠١٦ م، صص ٢٣٥-٢٥٠

الفكاهة في آثار الجاحظ وعبيد زاکاني (دراسة مقارنة)^١

هادي نظري منظم^٢

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة تربية مدرس، طهران، إيران

فرشته آذرنيا^٣

ماجستير في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة تربية مدرس، طهران، إيران

الملخص

يعدّ الفكاهة أسلوباً خاصاً لبيان المضامين الاجتماعية والسياسية والتّقدية ولها مكانة بارزة في أدب جميع الشعوب منذ القديم؛ ويستفيد الأديب من الفكاهة بقصد إصلاح المجتمع. الجاحظ هو أول من قام بجمع مضامين الفكاهة في الأدب العربي وهو زعيم الأدب الفكاهي العربي كما أنّ عبيد زاکاني رائد أدب الفكاهة الفارسي. السّبب الرئيسي لدفع هذين الشّاعرين إلى الأدب الساخر هو ظروف المجتمع السيئة في ذلك العصر (العصر العباسي وعصر هجوم المغول إلى إيران) دفعهما إلى الأدب الساخر. إذاً هما (ولهذا كانا) يرغبان إلى الفكاهة الاجتماعية والسياسية بأهداف ترويية. يهدف هذا البحث إلى تبيين دوافع الرغبة إلى الفكاهة في أدب الجاحظ وعبيد زاکاني وبيان وجوه اشتراك الأديبين في مضامين الفكاهة ويعتمد البحث على المنهج الوصفي - التحليلي بجانب الدّراسة مقارنة بينهما. نوع الرّؤية هذين الشّاعرين إلى مجتمعها وميلهما إلى بيان ساخر وغير صريح لنقد التناقض الموجود في المجتمع، بهدف الانتقاد من التناقض بين الواقع والمرتجى فيها هو السّبب الرئيسي في تشابه هذين الشّاعرين. ومن هذا التناقض كان صفة البخل وشيوعها في مجتمعها بالكثير.

الكلمات الدّليّة: الفكاهة، الأدب المقارن، الجاحظ، عبيد زاکاني.

١. تاريخ الوصول: ١٤٣٧/٨/٦

٢. تاريخ القبول: ١٤٣٧/١٢/١٥

٣. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: hadi.nazari@modares.ac.ir

٤. العنوان الإلكتروني: f.azarnia@modares.ac.ir